

# در بیروت کابوس به واقعیت می‌پیوندد

## راوی حاج

رهبران دزدسالار لبنان 30 سال است که مردم را از شبکه‌ی برق، آب و حتی رفاه اجتماعی حداقلی محروم کرده‌اند. با وجود آن که میلیون‌ها نفر در **اعتراضات روزانه‌ی** خود خواستار استعفای این سیاستمداران فرقه‌گرا - گروه کوچکی از بوروکرات‌های ناکارآمد و فاسد و بازیچه‌ی قدرت‌های خارجی - هستند اما آنان با حس نخوت و مالکیتی که دارند هنوز به دنبال آن‌اند تا به کمک ترندهایی قدرت خود را حفظ کنند. اعضای این گروه کوچک ظرف مدت 30 سال تحت لوای فرقه‌گرایی آنچه را که روزگاری الگوی باارزش رواداری و تکثر در منطقه بود سرکوب و چپاول کرده‌اند. علاوه بر این، اکنون پیامد هولناک سال‌ها فساد، بی‌توجهی و جر و بحث‌های بی‌مورد به انفجاری در حد و اندازه‌ی انفجاری اتمی منجر شده که زادگاه من، بیروت، را ویران کرده است.

خواه این هزاران کیلو نیترات آمونیوم اسلحه‌ای بالقوه در آرایش ژئوپولیتیکی پیچیده محسوب می‌شده است و خواه در اثر بی‌توجهی حکومت ناکارآمد کشوری در مانده به **توصیه‌های و اخطارهای مکرر** در انبار مانده است، نتیجه‌ی آن جنایت و ویرانی و زخم عمیق روانی، فرهنگی و فیزیکی است.

منطقه‌ی ویران شده، محله‌ی کودکی من است. اکنون خیابان‌های آن پوشیده از شیشه‌هایی است که روزگاری پناهگاه ساکنانش بود. این محله فضای بسیاری از رمان‌های من نیز هست. در پایین پله‌های فرانسوی منطقه‌ی گمایزه، آنچه از بیروت قدیمی و معماری ویژه‌ی لبنان، ترکیبی از سبک عثمانی و ونیزی، بر جای مانده بود ویران شده است. این نمای منحصر به فرد که حکایت از تاریخ غنی، پیچیدگی و تکثر این مکان دارد اکنون در برابر طمعکاران بی‌دفاع مانده است، یعنی در برابر صاحب‌منصبان حکومتی و سازندگان فاسدی که آب از دهانشان راه افتاده است و برای ویران کردن آخرین بارقه‌های تاریخ گذشته دندان تیز کرده‌اند.

بسیاری از مردم لبنان دقیقاً همین آمیزه‌ی معماری ارگانیک را می‌ستایند و به آن افتخار می‌کنند. به نظر می‌رسد این معماری به همراه تمام چیزهایی که نماد شاعرانگی بودند در اثر بلایای مکرری که بر سر این مکان نازل شده است از میان رفته‌اند. شبخ جنگ بین حزب‌الله و اسرائیل، ابرتورم، قدرتی عمیقاً فاسد که

دولت و ساکنان فقیر آن را به اسارت گرفته است، ارتشی نیابتی که در خدمت کشورهای خارجی است، تهدید به حمله‌های متعدد، آلودگی و سایر مشکلات زیست‌محیطی اولویت‌هایی‌اند که باید به آنها توجه کرد و پرداختن به آنها نیازمند تعهد و فعالیت سیاسی است اما آنچه در معرض خطر جدی قرار دارد خاموش شدن بارقه‌ای ارجمند است یعنی از میان رفتن هر گونه امید به شعله‌ور شدن دوباره‌ی آتش روشن‌نگری و آگاهی در صورت فرونشستن آن.

من در حالی مشغول نوشتن این سطورم که خانه‌ی کودکی‌ام ویران شده است و اعضای خانواده‌ام، که به فقر و فلاکت مبتلا شده‌اند، در جستجوی کمک از بیمارستانی به بیمارستانی دیگر در رفت و آمدند.

تحمل تصویر این ویرانی بسیار دشوار است و زمانی که هر دیوار، پیاده‌رو و تراس شهر جزئی از حافظه‌ی فردی و جمعی باشد دشواری آن دو چندان است.

شاید در چنین اوضاعی انتظار این که خوانندگان روزنامه‌ها، مجلات و نشریات بتوانند سخنان ژورنالیستی و آشکارا سیاسی آنها را، به ویژه زمانی که نویسنده‌ی مطلب ریشه در محل فاجعه داشته باشد، نادیده بگیرند امری خودخواهانه باشد. به جای تحلیل سیاسی و تکرار اطلاعاتی که خود من اغلب به سبب بدیهی بودن و ساده‌سازی شدن به منظور مصرف توده‌ای از آنها اجتناب کرده‌ام، مایل‌ام به بررسی فقدان درازمدت‌تر، فقدان چیزی عمیق‌تر و مهم‌تر و چیزی که قابلیت بقا و تداوم دارد بپردازم.

داوطلبان پس

نقش فرهنگی کشور کوچک لبنان چندان پوشیده نیست. فارغ از دعاوی ملی‌گرایانه‌ی مبالغه‌آمیز و افراطی، وجود جایی مانند لبنان در این منطقه ضروری است. از این محل به خاطر چیزهایی که می‌تواند مرتباً ارائه کند و محفوظ نگاه دارد باید محافظت کرد - این حرف را بر اساس آمیزه‌ای از مباحثات، حس تاریخ‌مندی و سوگواری بیان می‌کنم.

آنچه نابود شده، درباره‌اش ادعای خسارت شده، تصرف شده و گرفتار سوءمدیریت شده و به نمایندگی از ساکنانش، و معمولاً با بی‌اعتنایی به خواسته‌های آنان، بر سر آن مذاکره شده است میراثی جهانی است، محل تلاقی ادیان، زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون که در شرف محو شدن از صحنه‌ی روزگار است. محلی که روزگاری پناهگاه تبعیدیان منطقه بود، کسانی که تحت آزار و اذیت یکی از رژیم‌های خودکامه یا دین‌سالار قرار داشتند.

من جنگ داخلی را تجربه کرده‌ام و شاهد حملات و اشغال‌گری‌های بسیار بوده‌ام. در جوانی دیده‌ام که هر یک از جناح‌ها به نیابت از یکی از قدرت‌های خارجی مشغول فعالیت بوده‌اند، شاهد قتل عام در میان همه‌ی طرف‌های درگیری، آشوب، خیانت، قتل و بمباران بوده‌ام اما این واقعه‌ی اخیر همانند نمایش پایانی بر صحنه‌ی ملتی قربانی بود. ملتی که دوستان و دشمنانش او را تحقیر کرده، از او سوء استفاده کرده و به بهانه‌های مختلف ادعای مالکیت آن را داشته‌اند.

بر خلاف باور عمومی، این ملت کوچک قربانی اختلاف‌ها و شکاف‌های داخلی نیست بلکه قربانی ممانعت از [شکل‌گیری] حاکمیت است. تصویر بمبی که شهروندان بسیاری را می‌کشد و خیابان‌ها را به تلی از خاکستر مبدل می‌کند، جسد‌های مدفون و بازماندگان بی‌جان در زیر پلکان‌های واژگون یادآور الگویی است که مکرراً در فیلم‌ها و اذهان‌مان و جنگ‌هایمان تکرار می‌شود. این کابوس ناهشیار جمعی زنگ خطری برای همه‌ی ماست. ویرانی ناگهانی بندر و بناهایی باستانی در کشوری باستانی نمونه‌ی چیزی است که در انتظار همه‌ی ماست. آرزوی آرزوی هر فرد یا کشور فقیر، از پای درآمده، و مجروح خانه‌ای، تختی، برای درمان زخم‌های قدیمی و آزادی عمل بدون دلوپسی است.

برادرم تصویری ویدیویی از خانه‌ی ویران‌شده‌مان برایم فرستاد. او ساکت بود؛ حرفی برای گفتن نداشت. به نظر می‌رسد زمانی که فاجعه همه‌گیر باشد حتی نفس کشیدن یا شکایت کردن هم اسباب شرمساری است. من ۹۶۰۰ کیلومتر این‌طرف‌تر نشسته بودم و با دقت به تصاویر نگاه می‌کردم، تنها صدایی که می‌شنیدم صدای ترسناک خش‌خش شیشه‌های شکسته بود که بر اثر فشار بر روی کشوری از هم‌گسیخته و خانه‌های سوخته‌اش به گوش می‌رسید.

برگردان: هامون نیشابوری

---

راوی حاج نویسنده‌ی لبنانی-کانادایی و عکاس ساکن کانادا است. اولین رمان او با عنوان «بازی دنیرو» در سال ۲۰۰۸ برنده‌ی جایزه‌ی ادبی بین‌المللی دوبلین شد. آنچه خواندید برگردان این نوشته‌ی او با عنوان:  
اصلي زیر است

Rawi Hage, 'In Beirut, a nightmare comes to life', The Globe and Mail, 7  
August 2020

منبع سایت آسو